

خودمحموری در سیر اندیشه فطرنایک‌تر از بی‌تمرکی در آن است

محمدعلی شاکری یکتا

نخستین نشانه‌های گفت‌مان فرهنگی، پالودگی ذهن از واژه‌های ناسفته و عبارات ناهنجار است و کسانی می‌توانند داعیه‌هایی از قیود کهنه و آزادگی از جزمیت و یکسونگری را داشته باشند که پیش از هر چیز قدرت نقد خویش را در خود تقویت کنند. در این صورت است که شنیدن افکار مخالف و با سعه صدر پاسخ دادن به آن را نه تنها بر می‌تابند که از آن نیز لذتی عمیق می‌برند. هوش نقاد از آن کسانی است که فرهنگ گفت‌مان را در خود پرورده باشند و سرسختی‌های خود را برای برخورد با جزمیت ریشه‌دار به کار برند. صاحبان چنین بینشی در تشخیص سره از ناسره، نخست شک معقول را در خود تقویت می‌کنند و با گذر از آن به واقعیت نزدیک می‌شوند. آنگاه در پس زمینه‌های تجربی زندگی با صیقل دادن و شفافیت کلام راه معرفت را بر مخاطبان خود هموار می‌کنند.

نگارنده این‌سطور بر آن شد با نگاهی اجمالی به زندگی و شعر یکی از روزنامه‌نگاران و شاعران آزادیخواه ایران زمین، یعنی فرخی یزدی، نکته‌ای مبهم را که در ذهن خود داشت در مقاله‌ای با عنوان «عاشقی‌های یک شاعر لب‌دوخته» در شماره ۱۱۲ ماهنامه گزارش با مخاطبان فرهیخته در میان بگذارد.

محموریت بحث در آن مقاله صرفاً مسأله‌ای بوده که به نوعی، با مباحث و مسایل مبتلا به امروز جامعه ما نیز ربط پیدا می‌کرد؛ یعنی با مسأله برخورد خشونت‌آمیز با اهل اندیشه و قلم؛ لذا، نگارنده با تاسی به نقل قولی از آقای دکتر انور خامه‌ای که در حکم تاریخی گویا و زنده از خاطره روشنفکران سرکوب شده دوره رضاشاه و در زمره ۵۳ نفر از مبارزان آن دوره‌اند پرسشی را مطرح کردم، بدین مضمون که نقل قول جناب دکتر انور

خامه‌ای از فرخی یزدی در شماره ۱۱۱ ماهنامه گزارش، درباره دوختن لب آن شاعر به دستور ضمیمه الدوله قشقای بدان‌گونه که در حافظه ملت ما نقش بسته است و در متون تاریخ ادبیات معاصر و شعرهای فرخی یزدی نیز خوانده‌ایم «جای تردید» دارد. سپس صراحتاً و بدون فاصله، عقیده شخصی خود را این‌گونه ابراز داشتم که «در منابع متعدد دست اول و دوم دیگری نیز درباره این تصمیم تفاوت آمیز ضمیمه‌الدوله، سخن بسیار رفته است.» و یا در کمال سادگی و شفافیت، بدون هیچ پیرایه و پیچیدگی در لفظ و معنا تأکید کردم: «این نقل قول‌ها نه در رد و نه در قبول این بخش از نوشته آقای انور خامه‌ای است.»

پس آنگاه اظهار شک و تردید خود را که ناظر بر پاسخ مرحوم فرخی یزدی به آقای انور خامه‌ای درباره دوختن لب‌های شاعر است با این عبارات و جملات توجیه و بهتر بگویم، تفسیر به رأی کردم: «شاید شاعر در آن لحظه خاص با غرور و عزت نفسی که در او بوده است به بی‌اهمیتی کار حاکم یزدی و بی‌مقدار شمردن ظلمی که بر او کرده نظر داشته است. وی [یعنی فرخی یزدی] صراحتاً می‌گوید: شرح این قصه شتو از دو لب دوخته‌ام» و در یکی از شعرهایش نیز در یک عذرخواهی صادقانه از مردم ایران به خاطر سرودن اشعار خشن یا به قول خودش ادبیات خشن باز به این مسأله اشاره می‌کند:

فرخی‌کاین ادبیات سروده‌است خشن

عذرخواه‌است صمیمانه زبانه وطن

هرکه را دوخته شد در ره مشروطه دهن

هر بدیهی است نگوید به جز از راست سخن»

جناب آقای دکتر انور خامه‌ای در برداشتی شتاب‌زده، در شماره ۱۱۴ ماهنامه گزارش مطلبی را با عنوان «بلای بی‌تمرکی در سیر اندیشه!» درج فرمودند. افاده معنا از عنوان نوشته ایشان در نگاه نخست این‌گونه است که تجربه‌های درازمدت

نویسنده محترم، منجربه شناخت و معرفتی فرا زمانی از تاریخ و فرهنگ ایران زمین شده است. یعنی ایشان انگشت بر زخمی کهنه نهاده‌اند که در خاطره تاریخی ما مردم، نسل به نسل بر روحيات و خلیقیات ما سرایت کرده است و این زخم، «بسی‌تحرکی در سیر اندیشه است.» احساس خوشایند و امید آفرینی در ذهن خوانندگانی که به ژرفای پیام این عنوان نظر دارند روی می‌آورد. بالاخره کسی پیدا شده است که اگر چه نه به روش دکارتی، می‌خواهد به نقد خرد و سپس یکی از بلاهای بازدارنده در سیر تکاملی عقل اجتماعی بپردازد.

اما وقتی مقاله را مطالعه کردم، احساس خوشایند من به نوعی تأسف و تحسر تبدیل شد. چرا که نگارنده فاضل و جهان دیده در خلال نوشته خود به مباحثی اشاره کرده بود که اقلاً هیچ ربطی به عنوان مقاله نداشت و دوم این‌که واژگان و عباراتی در نوشته آن جناب به کار گرفته شده بود که ماهیتاً سالب موضوع بوده و با منش خردمندانه ایشان ناسازگار می‌نمودند.

ظاهراً نویسنده محترم از میان همه پیام‌های مقاله «عاشقی‌های یک شاعر لب‌دوخته» تنها به کلمه «تردید» درباره سخنان خود حساسیت نشان داده‌اند و از فرط خشم حتی دنباله استنباط را هم نخوانده‌اند.

درج مقاله «بلای بی‌تمرکی در سیر اندیشه» اجباراً و الزاماً مرا واداشت تا در این یادداشت، با هدف رفع شبهه، نکاتی را متذکر بشوم، ضمن این‌که بر تردید خود اصرار دارم» مگر آن‌که براهین و استدلال‌های تازه‌ای همراه با مدارک تاریخی درباره دوختن یا ندوختن لب شاعر آزادیخواه ایران ارائه شود.

به هر حال، استنباط از متن‌هایی که «نه تنها دست اول نیست، بلکه همه از دوم هم آن طرف

کز رأی سیم بنمایم کسی را پایوس
یا رسانم چرخ رسی را به چرخ آنبوس
من نمی گویم تویی درگاه هیجا همچو توس
لیک گویم اگر به قانون مجری قانون شوی
بهنم و کیخسرو و جمشید و افریدون شوی

فرخی در زندان و محاکمه مفتضحانه‌ای که از او شد دفاع جانانه و شجاعانه‌ای از خود کرد و با شهادت و رشادت هرچه تمام‌تر از مظالم و سفاکی‌های حاکم ستمگر یزد انتقادهای کرد و به همین جهت صیغم‌الدوله حکم کرد دهان او را دوختند. ولی با این همه ظلم‌ها که بر او می‌رفت از همان زندان یزد مسقط زیر را ساخت و برای آزادبخواهان و دمکرات‌های تهران فرستاد:

ای دمکرات بت با شرف نوع پرست
که طرفداری این رنجبران خوی تو هست
اندین دوره که قانون شکنی، دل‌ها خست
گر ز هم مسلک خویشت خبری نیست که به دست
شرح این قصه شنواز دل‌ب دوخته‌ام
تا بسوزد دلت از بهر دل سوخته‌ام

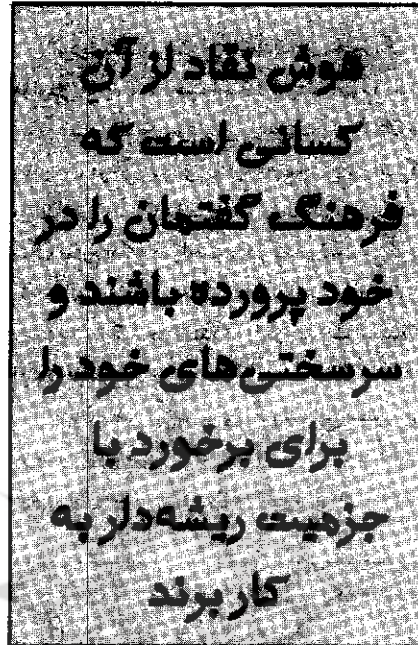
فرخی پس از یکی دو ماه توانست از زندان یزد فرار کند و به تهران بیاید و این دو بیت را بر دیوار زندان نوشت:

به زندان نگرده اگر عمر طی
من و صیغم‌الدوله و ملک ری
به آزادی ارشد مرا بخت یار
برآرم از آن بختیاری دمار

آزادبخواهان نیز بیکار نشستند و به سبب این ظلم که به فرخی شده بود تلگرافی به مجلس مخابره کردند و به همین جهت وزیر کشور وقت مورد استیضاح قرار گرفت و بالاخره صیغم‌الدوله قشقای از حکومت یزد معزول و به جای او حاج فخرالملک که مرد نسبتاً ملایم‌تری بود به حکومت یزد منصوب شد.

نکته تأمل برانگیز دیگر در نوشته جناب آقای دکتر انور خامه‌ای این است که ایشان موضوع اصلی و محوری بحث مقاله بنده را به طرز نامربوط به سوابق مبارزاتی خود ربط داده‌اند و از نقش خود در دوران مبارزات نهضت ملی و دولت مردمی رهبر ملی ایران دکتر محمد مصدق سخن رانده‌اند. البته کسی منکر این واقعیت نیست ولی در نقد اندیشه سیاسی آن روزگاران، در اینجا حرفی نداریم و در تخصص ما نیز نمی‌باشد، قضاوت با تاریخ و مردم

آیا باز آن نگارنده محترم در نوشته خود از روش نوشتاری ادبیات تخریبی استفاده می‌کرد و بنده را با خشم خود روبه‌رو می‌ساخت؟ و آیا این حق را داشتم که نوشته ایشان را به نوعی اعاده حیثیت از حاکم خودکامه یزد تعبیر و تفسیر کنم؟



برای آنکه خوانندگان محترم باکم و کیف حادثه‌ای که برای فرخی یزدی روی داده است بیشتر آشنا شوند عین مطلب مندرج در مقدمه دیوان فرخی یزدی را نقل می‌کنم:

دوختن دهان فرخی: در اوایل جنبش مشروطیت فرخی یزدی مثل اغلب آزادبخواهان به حزب دمکرات متمایل شد و بر اثر گفتارها و نطق‌ها و اشعار انقلابی و آزادبخواهانه و مقاومتی که در برابر ظلم و ستم حاکم مستبد وقت یزد، صیغم‌الدوله قشقای می‌کرد مورد بی‌مهری حاکم قرار گرفت و چون اغلب رسم بود در ایام نوروز شعرا قصیده و یا قطعه و غزلی در مدح حاکم می‌خواندند و صلح می‌گرفتند. فرخی نیز در نوروز ۱۳۲۷ هجری قمری قطعه شعر مسقط زیر را در بیان شرح مظالم و فجایع صیغم‌الدوله قشقای و انتقاد از اعمال و رفتار ستمگرانه او ساخت و همین امر موجب شد حاکم مزبور شیخی فرخی را با یک عده از رفقای آزادبخواهش گرفته به زندان افکند.

قسمتی از آن شعر چنین است:

خود تو می‌دانی نیز از شاعران چاپلوس

تراست» تأمل برانگیز است و این گفته آقای دکتر انور خامه‌ای دلالت بر این دارد که نویسنده محترم خط بطلان بر کتاب‌ها و نوشته‌های مرجع ادبیات معاصر کشیده‌اند، مثلاً از صبا تا نیمای مرحوم آرزین پور (جلد سوم) با عنوان از نیما تا روزگار ما را بی‌هیچ دلیلی تلویحاً دست دوم قلمداد فرموده‌اند. یا دیوان فرخی یزدی، چاپ ۱۳۵۷، انتشارات آزاد که مقدمه مبسوط و ارزشمندی بر آن نوشته شده است (به تاریخ تهران - اسفند ۱۳۱۷)، نیز از جمله منابع دست دوم محسوب می‌شوند. این دیوان که شامل مجموعه کامل اشعار شاعر و نیز متن کامل و عکس برداری شده فتحنامه فرخی است، منبع اصلی این نگارنده در تنظیم مقاله و نقل اشعار می‌باشد. حال بی‌اعتباری این متن‌ها نزد آقای دکتر انور خامه‌ای بر پایه چه استدلالی است، قضاوتش با خوانندگان است.

دیگر این که ایشان با بهره‌گیری از ادبیات منسوخ روزنامه‌های خوشونت طلب قدیم و جدید نوشته‌اند: «... خبر دروغ گفتن و جعل کردن علتی می‌خواهد. چه علتی ممکن است برای چنین کاری ذکر کنید؟!» [علامت؟! از متن ایشان است.] اول این که خواننده‌ای که متن کامل مقاله بنده را به دقت مطالعه کرده باشد به هیچ وجه از مطالب آن چنین استنباطی نمی‌کند. تمام توجه من در مقاله به متن شعرهای فرخی است. ظاهراً خود محوری در سیر اندیشه، خیلی خطرناک‌تر از بی‌تحرکی در آن است. در این که ایشان و دوستانشان در کشف جنایاتی که بر شاعر مبارز رفته است نقش فعال داشته‌اند ستودنی است. البته قدردانی و سیاس در این امر به عهده ملت بزرگ ایران است چرا که مسأله فراتر از مجادله‌های ژورنالیستی میان بنده و ایشان است. دوم این که ابهام در جمله «آخر دروغ گفتن و جعل کردن علتی می‌خواهد» از قلم یک اندیشمند سیاسی جای تأسف و شگفتی دارد. اطمینان دارم اگر نگارنده این سطور پرسش و تردید خود را به صورت‌های زیر مطرح می‌کردم عکس‌العمل آن جناب به گونه‌ای دیگر بود. مثلاً اگر می‌نوشتم: نقل قول آقای انور خامه‌ای از فرخی یزدی و انکار آن شاعر درباره دوختن یا ندوختن لب‌هایش خط بطلان بر تمام نوشته‌هایی که تا این زمان در تاریخ ادبیات مشروطیت و معاصر آمده می‌کشد و متون دست اول و دوم را از درجه اعتبار ساقط می‌کند»

است.

در پاراگراف آخر نیز نوشته اند: «در جازدن و بی تحرکی در سیر اندیشه و داوری مصطلب و خشک شده، بنیادی جاسطرسایی است. باید بنه تجدیدنظر مستمر در اندیشه و داوران هاینان عادت کنیم.» همان گونه که قبلاً اشاره شد این سخن خردمندانه که امیدواریم از دل برآمده باشد، درد اصلی تاریخ اجتماعی ماست. چرا که درست به دلیل همین خشک اندیشی و «داوری مصطلب» در سیر اندیشه است که ما نتوانستیم تکلیف خویش را با فرایند توسعه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی معلوم کنیم و بسیاری از مردان سیاسی ما به دلیل گرفتاری در همین تصلب اندیشه است که قادر به درک عمیق از جوهره روح و کنش ملی ما در طول تاریخ نشده اند و نموداری پرتناقض از خود به جای گذارده اند و در برخورد با یک تردید ساده از سوی دیگران با افکار و گفته های خود حالت تهاجمی گرفته و به دفاع خشونت آمیز و یا اتهام دیگران به

دروغ گویی و جعل خبر دست زده اند و روند کشف واقعیت ها را مخدوش کرده اند.

در اینجا است که باید تأکید کرد داوری درست از این تاریخ و نسل هایی است که در سیطره عقلانیت جمعی توان تشخیص را از دست نداده باشند.

تردید بنده در نقل قول ایشان نافی هیچ یک از عوارضی که به صراحت اشاره کردند نبوده است یعنی: بنده هیچ تردیدی در هم بند بودنشان با شادروان فرخی یزدی ندارم. همچنین در این که ایشان هر زمره ۵۳ نفرند. در راستگویی شان هم شک ندارم اما به صراحت و در کمال ادب می گویم که مقاله «پای بی تحرکی در سیر اندیشه» خود زمینه ساز شک خوانندگان را در قدرت استدلال ایشان فراهم می آورد.

پایان سخن این که برای نگارنده این سطور این پرسش پیش می آید که چرا برخی از صاحبان تجربه های سیاسی و مبارزاتی به یکباره در واکنش

به سخنان انتقادی و در برابر نقد مباحث دچار تصلب اندیشه می شوند و به نفی همه چیز دیگران می پردازند و اجازه نمی دهند با طرح پاره ای از تردیدهای معقول، سد سکندر جزم اندیشی و رسوبات کهنه باورهای نادرست یا مبهم شکسته و محو شوند؟ چرا نمی خواهند جوانان این سرزمین بدانند که چالش افکار متضاد و عقاید گوناگون دلالت آشکاری بر نسبی بودن اعتقادات است؟ و چرا نمی خواهند با سعه صدر بپذیرند که نقد اساس و پایه مبارزه با کنش جبار است؟

نقد یک مسأله را به «در جازدن»، «بی تحرکی در سیر اندیشه» و «داوری مصطلب تفسیر و تعبیر کردن و بدون دلیل تیغ بز پیکره گفتمان کشیدن» آیا جز غوطه خوردن در افکار تحزبی و توتالیتر به چیز دیگری قابل معنا شدن هست؟

ز بند بندگی خواجه کی شوی آزاد
چو فرخی نشوی گر غلام آزادی



فولینگ سیستم دورود DOROUD FARS COMPANY



تولیدکننده انواع لوله های فشار قوی آبگرمایی و فاسلابی
سازی و درجه های مختلف و تولیدات واحد لاستیک سازی شامل
انواع لورینگ، روکش لاستیکی نوردها، شیارزنی نوردها، لاستیک و
ساخت قطعات لاستیک صنایع مختلف از قبیل کاسه نمک، برقی، کپت
کوپلینگ، دیافراگم های صنعتی و قطعات تابعی و غیره



دفتر تهران: خیابان دکتور بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه چهارم پلاک ۴
صندوق پستی ۳۳۴۳-۱۵۸۷۵ کد پستی: ۱۵۳۱۷
تلفن: ۸۷۳۹۲۰۱، فاکس: ۸۷۵۹۹۶۸
آدرس کارخانه: درود، میدان خاتم الانبیا، کد پستی: ۸۱۹، صندوق پستی: ۳۱۱
تلفن: ۰۸-۱۷۰۴۲۱۲۷ (۰۶۶۵۴۲) فاکس: ۰۱۳-۷۰۶۲-۲۰۶۶۵۴۲